

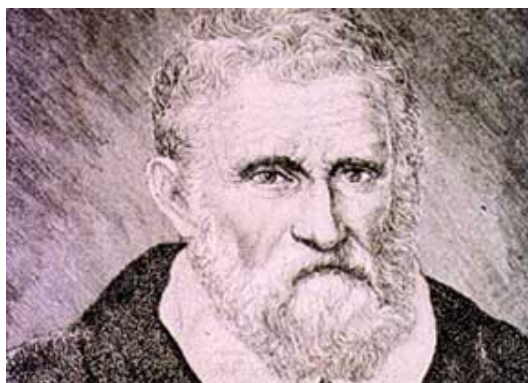


آثار باستانی و ارزش های تاریخی

ایران در سفرنامه (مارکوپولو)

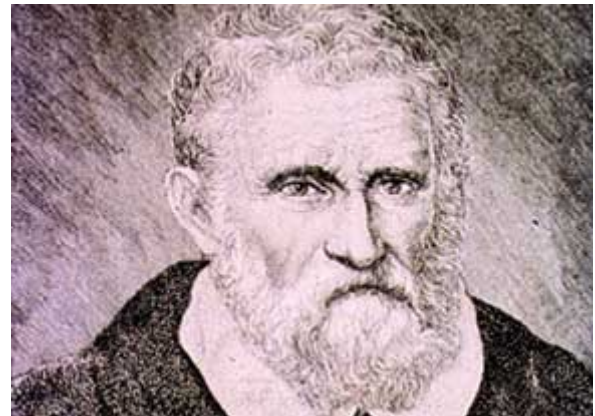
نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۱۲ بهمن ۱۳۹۱ / ۱۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

سفرنامه‌ها منابع ارزشمندی برای مطالعات تاریخی است. این آثار جزئیاتی از آداب، عادات و حیات اجتماعی اقوام گذشته را ثبت کرده‌اند. «سیاحت‌نامه فیثاغورث در ایران» منسوب به فیثاغورث دانشمند برجسته یونان قدیم، «المسالک و الممالک» ابن‌خردادبه، «سفرنامه ابن‌فضلان»، «سفرنامه ابودلف»، «سفرنامه ابن‌حوقل»، «سفرنامه ابن‌بطوطه»، «سفرنامه کلاویخو» و «سفرنامه مارکوپولو» از جمله سفرنامه‌هایی است که پیش از عهد صفویه نگاشته شده و حاوی اطلاعاتی درباره ایران می‌باشد. مارکوپولو در سال ۶۵۲ قمری / ۱۲۵۴ میلادی در ونیز ا



سفرنامه‌ها منابع ارزشمندی برای مطالعات تاریخی است. این آثار جزئیاتی از آداب، عادت‌ها و حیات اجتماعی اقوام گذشته را ثبت کرده‌اند. «سیاحت‌نامه فیثاغورث در ایران» منسوب به فیثاغورث دانشمند برجسته یونان قدیم، «المسالک و الممالک» ابن خردادبه، «سفرنامه ابن فضلان»، «سفرنامه ابودلف»، «سفرنامه ابن بطوطه»، «سفرنامه کلاویخو» و «سفرنامه مارکوپولو» از جمله سفرنامه‌هایی است که پیش از عهد صفویه نگاشته شده و حاوی اطلاعاتی درباره ایران می‌باشد

مارکوپولو در سال 652 قمری / 1254 میلادی در ونیز ایتالیا متولد شد. پدرش «نیکولو پولو» بازرگانی فعال بود که با قسطنطنیه داد و ستد تجاری داشت. در سال 1260 میلادی نیکولو با برادرش مافئو راه مشرق پیش گرفتند.....

ادامه و دانلود فایل pdf تمامی این مطلب در ادامه نوشتار

تا از سرزمین‌های اصلی تولیدکنندگان کالاهایی از قبیل ابریشم، ادویه، سنگ‌های قیمتی، عاج، پوست‌های مرغوب و جواهرآلات و... دیدن کنند. مسافرت آنان 9 سال به طول انجامید و به خدمت قوبیلای قاآن فرمانروای مغولی چین رسیدند. آنان در سال 1271 مجدداً از ونیز عازم چین شدند. این بار مارکوی جوان نیز همراه آنان بود. سفر اخیر 24 سال به طول انجامید که 17 سال آن را با احترام و اعتبار نزد خاقان چین سپری کردند و سرانجام در سال 1295 به ونیز بازگشتند. مارکو که اینک 41 سال داشت در پی درگیری‌های ونیز و جنوا به زندان افتاد. او در زندان با کمک یادداشت‌ها و محفوظاتش خاطرات سفر را برای هم بند خود تقریر کرد و سفرنامه خود را به یادگار گذاشت.

توصیفات مارکوپولو از سفرهایش به سایر کاشفان و بازرگانان اروپایی الهام بخشید تا دانش جغرافیایی خود را گسترش داده و در دنیایی فراتر از گذشته گام نهند. کریستف کلمب با الهام از نوشته‌های مارکو اندیشید که امکان دارد با سفر دریایی به سوی غرب، به مشرق زمین برسد. هنگامی که او در سال 1492 در آمریکای شمالی گام نهاد نامه‌هایی از پادشاه اسپانیا به همراه داشت که برای فرمانروای چین نوشته شده بود. او یک نسخه از کتاب مارکوپولو نیز به همراه داشت که حاشیه‌های زیادی بر آن نوشته شده بود.

مارکو در ایران: مارکو در قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی به ایران سفر کرد. تبریز نخستین شهر بزرگ ایران بود که مارکو به آن وارد شد. وی آن را با نام «تاوریز» می‌خواند. شهر تبریز در زمان اباقاخان (680 - 663) یعنی چند سال قبل از ورود مارکوپولو به آنجا مقر اصلی ایلخانان بود. در این زمان با سقوط بغداد و افول رونق آن، تبریز اهمیتی بیش از پیش یافته بود. بویژه که جاده تجارتي هندوستان به قسطنطنیه در آن ایام از این شهر می‌گذشت.

او می‌گوید: «تبریز از چنان موقعیت خوبی برخوردار است که کالای بازرگانی از هندوستان و بغداد و موصل و هرمز و جاهای دیگر به آسانی وارد شهر می‌شود... مردم از راه داد و ستد و پیشه‌وری روزگار می‌گذرانند و پیشه‌وری عبارت است از پارچه‌بافی به انواع گوناگون، پارچه‌هایی گرانبها از زر و ابریشم بافته می‌شوند. در اینجا سنگ‌ها و مرواریدهای گرانبه‌ای هم خرید و فروش می‌شود و داد و ستد در شهر بسیار خوب است و بازرگانان مسافر به سودهای کلانی می‌رسند.» چنان که پیداست مولفه‌های اقتصادی و تجاری محور توصیفات مارکو را تشکیل می‌دهد. ظاهراً در زمان مارکو اروپایی‌های زیادی در تبریز به سر می‌بردند. او می‌گوید: «بازرگانان لاتین‌زبان زیادی به تبریز می‌آیند». نکته دیگر وجود «ارمنی‌ها، نستوری‌ها، یعقوبی‌ها و گرجی‌ها» در تبریز است. این دقت مارکو برای اروپاییان که از مدت‌ها قبل فقط کلیسای رومی را می‌شناختند قابل توجه است. او همچنین درباره مسلمانان قضاوت تندی دارد و می‌گوید: «به موجب قانونی که پیامبر آورده است، بدرفتاری با غیرمسلمانان و گرفتن مال آنها گناه شمرده نمی‌شود».

وی در راه بازگشت در سال 1294 دوباره به تبریز آمد. در این زمان به وجود صومعه‌ای اشاره کرده و می‌گوید: «در نزدیکی تبریز صومعه خدایسندانه‌ای قرار دارد که اسمش بارساموی مقدس است. راهب بزرگی در کسوت کرمی‌ها با راهب‌های زیادی در این صومعه به سر می‌برد. آنها برای پرهیز از بیکاری و تنبلی همواره به بافتن کمربندهای پشمی مشغولند... چون این کمربندها درد بدن را برطرف می‌کنند همه مشتاق به دست آوردن آن هستند.»

مارکو پس از تبریز از ساوه یاد می‌کند. از طریق حمداله مستوفی خبر داریم که ساوه در آن زمان از 46 دیه تشکیل شده و شهری آباد بود. ساوه همان شهریست که بنابر گفته‌ها سه مغ، اهل آنجا از جمله اولین کسانی بودند که خبر از تولد حضرت عیسی دادند و برای ملاقات وی به سوی اورشلیم شتافتند. مارکو کنجکاوانه به دنبال نشانی از آنان می‌گشت. او از مردم درباره زندگی این سه مغ پرسید، اما کسی نبود که در این باره چیزی بداند. در این راستا از قلعه‌ای یاد می‌کند که به قلعه آتش پرستان معروف بود.

این جهانگرد ایران را مرکب از 8 ایالت می‌داند: 1- قزوین 2- کردستان 3- لرستان 4- شولستان 5- اصفهان 6- شیراز 7- شبانکاره 8- تون و قائن؛ این تقسیم بندی با موقعیت جغرافیایی - سیاسی ایران در زمان ایلخانان انطباق دقیقی ندارد. البته ایران در آن زمان واحد سیاسی یکپارچه‌ای نبود و برخی نواحی حکومت‌های مستقلی داشتند، ولی از مقایسه با آثاری چون تقویم البلدان ابوالفداء به اهمیت مناطق دیگری چون خوزستان، گیلان، کرمان و... رهنمون می‌شویم. از تجربه‌های تلخ مارکو برخورد با راهزنان بود. به نظر می‌رسد در مناطق کم جمعیت و کویری راهزنی معمول بوده است.

پس از این مارکو درباره شهر یزد سخن می‌راند. به زعم وی پارچه‌های ابریشمی موسوم به «یزدی» نزد بازرگانان شهرت فراوانی داشته و به همه جای دنیا صادر می‌شد. او می‌گوید: «در صورتی که بخواهید از شهر (به سمت کرمان) خارج شوید باید 8 روز از صحرایی بگذرید که در آن فقط 3 محل برای اطراق مسافر وجود دارد.» وجود نخلستان‌های زیاد و شکارهایی چون بلدرچین و کبک و گورخر نیز در این نواحی برایش جالب توجه بوده است. پس از یزد به کرمان می‌رسد، از نظر او مردم کرمان خوب و آرام هستند.

او کرمان را مرکز سنگ‌های قیمتی و سنگ‌های صنعتی مثل آهن می‌داند. علاوه بر آن عملکرد زنان کرمانی در تولید صنایع دستی از نظر مارکو دور نمانده است. «زنان و دختران با سوزن گلدوزی‌های زیبایی از ابریشم و طلا با رنگ‌ها و نقشه‌های مختلف درست می‌کنند و در تزئین پرده‌ها و لحاف‌ها و بالش‌های اغنیا به کار می‌برند.» او همچنین به چشمه‌های آب گرم متعددی در این ناحیه اشاره می‌کند که امراض پوستی را معالجه می‌کند.

همچنین می‌گوید در کوه‌های این سرزمین بهترین بازها و مهم ترین پرنده‌های دنیا یافت می‌شوند. دقتش درباره کرمان به آن جهت بود که 3 بار از این شهر عبور کرد. کرمان در آن زمان از رفاه نسبی برخوردار بود و اهمیت استراتژیک داشت. این شهر پس از ایلخانان، در زمان تیموریان و صفویان میزبان کمپانی‌های هلندی و انگلیسی

هند شرقی شد.

وی پس از کرمان از شهر بزرگی به نام «کمدی» نام می‌برد. ویرانه‌های این شهر در دوره جدید در شمال جیرفت شناسایی شد. ظاهراً در پی حملات مکرر مغول‌ها این شهر رونق خود را از دست داد. دشت هرمز نیز در سفرنامه مارکو مورد توجه قرار می‌گیرد. این ناحیه محل داد و ستد بازرگانان خلیج فارس بود. مارکو به رونق آن در ارتباط با تجارت هندی اشاره کرده و از کشتی‌های بزرگ مملو از ادویه، مروارید، پارچه، سنگ‌های قیمتی و اجناس دیگر یاد می‌کند.

شرح وی درباره هرمز یکی از بخش‌های مهم درباره ایران است. او می‌گوید: «کشتی‌های که در هرمز ساخته می‌شود برای بحریمایی خیلی خطرناک است و مردمی که با آن سفر می‌کنند همیشه در معرض خطرند. علت آن این است که سازندگان در ساختن کشتی هیچ میخ به کار نمی‌برند، زیرا چوبی که برای ساختن کشتی به کار می‌رود چنان سخت است که در صورتی که بخواهند میخ در آن فرو کنند مانند ظروف سفالین از هم می‌ترکد خود میخ هم گاهی می‌شکند یا خم می‌شود بنابراین دو انتهای الوارها را با کمال دقت سوراخ می‌کنند بعد میخ‌های چوبی محکمی در آن سوراخ‌ها فرو برده و سر میخ‌ها را با طناب‌های محکمی به هم می‌بندند به این صورت دماغه کشتی یا عقب کشتی به یکدیگر متصل می‌شود. برای محافظت ته کشتی‌ها نیز قیر یا زفت به کار نمی‌برند بلکه با یک نوع روغن ماهی روغن‌مالی کرده سپس با تفاله شاهدانه یا کتان یا کنف درزها را پر می‌کنند. کشتی‌ها فقط دارای یک دکل، یک سکان و یک عرشه هستند.

لنگرشان آهنی نیست در نتیجه در هوای طوفانی کشتی‌ها به طرف ساحل رانده شده و با برخورد به سنگ‌های ساحلی خرد می‌شوند. ساکنان این محل مسلمان و سیاه‌پرده‌اند... با خرما و مخلوط به مواد دیگر یک نوع شراب خوبی می‌سازند.

کسانی که عادت به شرب مسکرات ندارند اگر کمی از آن بنوشند فوری اسهال می‌گیرند، اما پس از بهبود به مزاجشان سازگار می‌شود و آنها را فربه می‌کند غذای مردم بومی اینجا با غذای ما متفاوت است. با نان گندم و گوشت سروکاری ندارند و بیشتر غذایشان را خرما و ماهی شور تشکیل می‌دهد... برای مردم متشخصی که می‌میرند رسم است که مدت 4 هفته هر روز بالای سرش عزاداری می‌کنند. بعضی اشخاص هستند که اصلاً حرفه شان نوحه خوانی و گریه زاری است. در مقابل اجرت معینی می‌آیند و بالای سر مردگان عزا می‌گیرند و گریه و شیون به راه

می‌اندازند» او به بادهای گرم موسمی و گاه کشنده این منطقه نیز اشاره‌ای دارد.

گزارش مارکوپولو از چگونگی وضعیت اسماعیلیه در ایران درست یا نادرست سند جالبی درباره این فرقه است. این گزارش دست کم حاصل گفت‌وگوهایی است که در محافل آن روزگار وجود داشته است. او حسن صباح را با عنوان پیرمرد کوهستان خطاب کرده و نام او را علاءالدین برمی‌شمرد. مارکو می‌گوید: «او در وسط دره زیبایی باغ مجلی ایجاد کرده بود که در آن انواع درختان میوه‌های لذیذ و گل‌های معطر یافت می‌شد. کاخ‌های کوچک و بزرگ نیز در نقاط مختلف باغ وجود داشت که همه با نقاشی‌های زیبا و پرده‌های ابریشمین و کارهای دستی کم نظیری تزیین شده بود. به وسیله نهرهای باریکی که در این ساختمان‌ها حفر شده بود، آب زلال، شیر، شراب و عسل به هر طرف جاری بود و ساکنان این کوشک‌ها را دوشیزگان زیباروی و خوش اندامی تشکیل می‌دادند که کاری جز آوازخوانی و رقص و موسیقی نداشتند. او در اینجا تعداد زیادی غلام نیرومند داشت که همچون پیروی مسلمانان از پیامبرشان از پیر کوهستان پیروی می‌کردند. آنها در کسوت حشاشیون رسالت مهمی به عهده داشتند.

آنها ابتدا دسته دسته با تریاک بی‌هوش می‌شدند و سپس به بهشت موصوف راه می‌یافتند. وقتی که پیر کوهستان برای سر به نیست کردن کسی احتیاج به یکی از غلامان خود داشت دستور می‌داد تا او را دوباره به کمک تریاک به حالت خلسه برده او را از بهشت خارج کنند. بازگشت به باغ منوط به انجام دستور می‌شد و مرد بی‌نوا برای رسیدن به مقصود به هر کاری تن می‌داد. در سال 1262 میلادی هلاکوخان برآن شد که به زندگی پیرکوهستان و فرقه اش پایان دهد. سپاه بزرگی 3 سال تمام کاخ وی را در محاصره داشت و سرانجام موفق به تسخیر آن شد. پیرکوهستان و یارانش کشته شدند و کاخ و باغ سحرانگیز با خاک یکسان گردید.»

البته سفرنامه وی وجهی آسیب‌شناختی نیز دارد، مارکو که پس از جنگ‌های صلیبی متولد شده بود متأثر از پیش‌فرض‌های غربیان درباره اسلام و پیامبر(ص) بود. وی در مواردی بی‌اخلاقی‌هایی نظیر دزدی را که در سرزمین‌های اسلامی مشاهده می‌کرد به آیین محمدی نسبت داده است. او شناخت دقیقی از بینش مسلمانان و فرقه‌های موجود نداشت، مثلاً دیانت اسماعیلیان الموت را محمدی می‌خواند به این ترتیب چنین متبادر می‌شود که بین خشونت‌های پیروان حسن صباح و آیین محمدی ارتباطی وجود دارد. تمایلات مسیحی او نیز در اثرش نمود آشکار دارد. مثلاً در ارتباط با سقوط خلافت آل عباس و تسلیم خلیفه المستعصم می‌گوید خلیفه پس از دیدن معجزات و کرامات کفاشی مسیحی (جنبیدن کوه از جای) قلباً مسیحی شد و زیر لباس خود صلیب می‌آویخت، پس از مرگش این صلیب را بر گردنش یافتند.

جمال رزمجو

منابع:

سفرنامه مارکوپولو ترجمه: حبیب‌اله صحیح‌یمارکوپولو در ایران: آلفونس گابریل، ترجمه: پرویز رجبیسفرهای
مارکوپولو: مری‌هال، ترجمه: فرید جواهرکلامسفرنامه مارکوپولو: سیاح جاودان و دربار خاندان مغول، عبدالمحمد
آیتی، مجله اطلاع‌رسانی و کتابداری، بهار 1352.

منبع: جام‌جم - نگارگر ایام

برای دانلود تمامی این مطلب درون فایل پی‌دی‌اف بر روی لینک زیر کلیک کنید



ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «ایران در سفرنامه (مارکوپولو)»، پارسیان دژ، ۱۳۹۱.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/983/pdf/ایران-در-سفرنامه-مارکوپولو.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵

